

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021109**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/علائم الحقيقة و المجاز /الإستعمال/ تأثیر برخی از اجزای جمله در معنای سائر اجزا

# تأثیر برخی از اجزای جمله در معنای سائر اجزا

بحث، پیرامون تأثیر اجزای جمله در مفاد یکدیگر بود.

## قاعدۀ «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا»

در خصوص برخی واژگان قاعده‌ای مطرح شده است تحت عنوان: «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا». معروف‌ترین مثال این قاعده، مثال «فقیر» و «مسکین» است. صرف نظر از درست بودن قاعدۀ نامبرده در این مثال خاص، قصد داریم ببینیم آیا منطقاً و بر اساس قواعد زبان‌شناختی و قواعد مرتبط با شکل‌گیری ظهورات، می‌توان چنین قاعده‌ای را توجیه و تبیین نمود یا خیر؟!

به نظر می‌رسد این قاعده هر چند به عنوان یک قاعدۀ عام صحیح نیست، ولی با لحاظ نمودن برخی نکات فی الجمله قابل توجیه می‌باشد.

«إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا» به دو شکل قابل تحلیل است:

1.معنای هر دو واژه یکی است ولی در حالت اجتماع معنایشان متفاوت می‌شود. در این فرض حالت اصلی دو واژه، حالت افتراق است و اجتماعشان بر خلاف قاعدۀ اولیه است.

2.معنای دو واژه با یکدیگر متفاوت است ولی در حالت افتراق معنایشان یکی می‌شود. در این فرض حالت اصلی دو واژه، حالت اجتماع است و افتراق بر خلاف قاعده است.

### یکی شدن مراد تفهیمی دو واژه در اثر حمل بر مثالیّت

پیش‌تر گذشت که یکی از نکاتی که سبب تعمیم معنای واژگان می‌باشد، حمل یک واژه بر مثالیّت است. برای نمونه در روایت «رَجُلٌ شَكَّ وَ لَمْ يَدْرِ أَرْبَعاً صَلَّى أَوِ اثْنَتَيْنِ ...»[[1]](#footnote-1) از مرد سؤال شده ولی ذکر واژۀ «رجل» خصوصیت نداشته و می‌تواند مثال برای مطلق مکلف باشد. همچنین اگر شخصی به جهت ابتلاء، از حکم «زن» سؤال نموده و به جای «رجل» گفته باشد «مرأة شکّت و لم تدرِ ...؟» زن بودن حمل بر مثالیّت می‌شود چون خصوصیتی در مسأله ندارد.

البته حمل یک واژه بر مثالیّت، نیازمند تناسبات حکم و موضوع است؛ یعنی هر چند سائل از مورد ابتلای خودش سؤال کرده است، و مثلاً از شکّ خواهرش در رکعات نماز، سؤال کرده است، ولی وقتی حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «فلتبن علی الاکثر» عرف می‌گوید خواهر بودن به دلیل محل ابتلاء مورد سؤال قرار گرفته است و الا در حکم مسأله دخالتی ندارد و مثال برای مطلق مکلف است. از سوی دیگر «رَجُلٌ شَكَّ وَ لَمْ يَدْرِ أَرْبَعاً صَلَّى أَوِ اثْنَتَيْنِ ...»[[2]](#footnote-2) نیز تعمیم یافته و حمل بر مثالیّت می‌شود.

سابقاً حمل بر مثالیّت را توضیح دادیم و گفتیم می‌تواند با در تقدیر گرفتن واژۀ «مثلاً» باشد که از قبیل مجاز در حذف است؛ ولی تحلیل روشن‌تر برای حمل بر مثالیّت آن است که بگوییم مراد استعمالی از آن واژه، معنای خاص است ولی مراد تفهیمی از آن، عام است. گاهی اوقات بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی فرق است.

کوتاه سخن آنکه، ممکن است معنای دو واژه با یکدیگر متفاوت باشد ولی پس از در نظر گرفتن تناسبات حکم و موضوع و حمل دو واژه بر مثالیّت، مراد تفهیمی نهایی‌شان یکی شود.

### متباین شدن معنای دو واژه در اثر اجتماع

از سوی دیگر ممکن است معنای دو واژه یکی باشد ولی وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، معنایشان متفاوت شود؛ یا اینکه رابطۀ بین معنای دو واژه عموم و خصوص من وجه باشد ولی وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، متباین شوند. به نظر می‌رسد واژه‌های «فقیر» و «مسکین» از همین قبیل هستند.

#### معنای واژۀ فقیر و مسکین

در مورد این دو واژه در کتب لغت معانی مختلف و اشتقاقات متعدّدی ذکر شده است که اکثر آنها دلیل روشنی ندارد. آنچه در روایات ما در تعریف این دو واژه ذکر شده از این قرار است: «الْفَقِيرُ لَا يَسْأَلُ، وَ الْمِسْكِينُ يَسْأَلُ»[[3]](#footnote-3).

در گام نخست باید به این پرسش پاسخ داد که آیا سؤال کردن و نکردن در معنای وضعی مسکین و فقیر اخذ شده است یا چنین نیست؟!

پاسخ منفی است؛ معنای اولیۀ فقیر، نیازمند است؛ برای مسکین نیز دو معنا ذکر شده است:

یکی از دو معنای ذکر شده برای مسکین زمین‌گیر است؛ یعنی کسی که میزان نیازش در حدّی شدید است که او را به حالت سکون و زمین‌گیری در آورده است.

معنای دیگری که برای مسکین ذکر شده، ذلیل است؛ مَسکَنَت به معنای ذلّت است که میم آن، میم اصلی است.

به نظر می‌رسد با توجه به تفسیری که در روایات برای واژۀ مسکین ذکر شده، و گفته شده مسکین کسی است که مسألت می‌کند، معنای واژۀ مسکین، ذلیل است.

برای روشن شدن واژۀ فقیر و مسکین لازم است توضیحاتی را ذکر کنیم.

اصل فقیر، به معنای نیازمند است و این که شخص فقیر در چه جهتی نیاز دارد وابسته به تناسبات حکم و موضوع است. گاهی مقصود از نیازمند، فقر و نیازی است که در ذات اشخاص وجود دارد همچون آیۀ شریفۀ ﴿يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّه‏﴾ [[4]](#footnote-4)؛ یا روایت نبوی «الفقر ردائی»[[5]](#footnote-5). فقر در این مثال‌ها ناظر به جنبه‌های معنوی است نه مادّی. اما گاهی جهت فقر، جهت مادّی است؛ مثلاً در بحث زکات یکی از اصناف هشت‌گانۀ مستحق زکات، فقراء هستند؛ همانطور که پیدا است تناسب حکم زکات با فقر مالی و مادّی است نه فقر معنوی.

کلمۀ مسکین نیز به معنای ذلیل است. ذلیل کسی است که در چشم دیگران حقیر شمرده شده و با دید حقارت به او نگاه می‌کنند.

با عنایت به نکات ذکر شده باید دانست نسبت بین فقیر و مسکین \_در جهت مادّی\_، ذاتاً عموم و خصوص من وجه است. ممکن است شخصی نیازمند باشد ولی شخص آبرومندی است که اجازه نمی‌دهد دیگران از نیازمندی‌اش آگاه شوند در نتیجه مفهوم ذلیل که ناشی از حقیر شمرده شدن در نزد دیگران است، در موردش صادق نیست. از سوی دیگر ممکن است شخصی نیاز مالی نداشته باشد ولی اهل مسألت باشد و خود را ذلیل کرده باشد.

بنابراین در اصل لغت بین این دو واژه عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ ولی در اینجا نکاتی وجود دارد که سبب می‌شود معنای اصلی این دو تغییر کند. یکی از نکات دخیل در تغییر معنای این دو واژه، تناسبات حکم و موضوع است. تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند زکات به شخصی که نیاز مالی ندارد ولی خود را خوار و ذلیل کرده، داده نشود. نکتۀ عقلائی و شرعی زکات رفع نیاز است؛ بدین ترتیب مسکینی که نیاز ندارد و خود را بی‌جهت خوار و ذلیل نموده مشمول آیۀ زکات نیست. به بیان روشن‌تر تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند واژۀ «مساکین» در آیۀ زکات، به خصوص مساکین فقیر یعنی مساکینی که نیازمند هستند، اختصاص پیدا کند و مساکین بی‌نیاز را شامل نشود.

از طرف دیگر در برخی موارد، در جایی که امکان داشته باشد یک واژه ولو به جهت اطلاق، به حصۀ خاصی از معنا منصرف باشد، وقتی در کنار واژۀ دیگر قرار می‌‌گیرد معنای واژۀ مورد نظر تغییر می‌کند. در جلسۀ سابق مثال موت و قتل را در آیۀ شریفۀ ﴿أ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى‏ أَعْقابِكُم‏﴾[[6]](#footnote-6) مورد بررسی قرار دادیم. موت ذاتاً و به لحاظ مفاد وضعی، اعم از آن است که سبب وقوعش حتف انف باشد یا عاملی غیر طبیعی همچون قتل باشد؛اما این واژه به نحوی است که به لحاظ مفاد اطلاقی، قابلیت انصراف به موت حتف انف را دارا بوده و این انصراف نیاز به قرینه دارد. قرینۀ این انصراف عطف «مات» به وسیلۀ «أو» به «قُتِلَ» است. در جایی که «مات» به وسیلۀ «أو» به «قتل» عطف شده باشد، مطلب واضح است.

به نظر می‌رسد حتی اگر عطف به «واو» باشد نیز، اگر معنای دو واژه به گونه‌ای باشد که امکان داشته باشد \_ولو به جهت اطلاق و انصراف و مانند آن\_ معنایشان تغییر کند و نسبت بین آنها به حالت تباین تبدیل شود، عطف، قرینۀ بر این تغییر خواهد بود.

گاهی واژه‌های مترادف همچون «مهر و محبّت»، «مملکت و کشور»، «خورشید و مهر» را به یکدیگر عطف می‌کنیم؛ ولی در جایی که واژه‌های مورد نظر، مترادف نیستند بلکه مثلاً نسبتشان عموم و خصوص من وجه است و این امکان در موردشان وجود دارد که معنایشان تغییر کند و نسبتشان از حالت عموم و خصوص من وجه به حالت تباین تبدیل شود، عطف یک واژه می‌تواند منشأ این تباین شود.

یکی از نمونه‌هایی که عطف، سبب تباین معنای دو واژه شده، مثال «مسلمون و مسلمات» است. «مسلمون» ذاتاً دالّ بر اعم از زن و مرد مسلمان است، ولی وقتی «مسلمات» بر آن عطف می‌شود از خصوص مرد مسلمان حکایت نموده و نسبتش با «مسلمات» متباین می‌شود. در این مثال عطف سبب تغییر معنای واژه و تغییر نسبتش با واژۀ دیگر شده و انصراف آن واژه به حصۀ خاصی از معنا را به ارمغان آورده است.

به نظر می‌رسد فقیر و مسکین نیز به همین شکل تحلیل می‌شوند. اولاً گفتیم مقصود از مساکین در آیۀ زکات، مساکین نیازمند است یعنی کسی که شدّت فقرش او را به مسألت واداشته و سبب ذلّتش شده است. از سوی دیگر عطف مسکین به فقیر، می‌تواند قرینه بر تباین معنای فقیر با معنای مسکین شود. گاهی نفس سؤال سبب می‌شود حقی برای شخص سائل جعل نشود چون بسیاری از سائلان دروغگو هستند و ممکن است همین که شخصی خود را در زمرۀ سائلان قرار داده و احتمال دروغگو بودن را در مورد خودش مطرح کرده، منشأ شود حقّی برای او در نظر گرفته نشود. در روایات گفته شده: «فَلَوْلَا أَنَّ الْمَسَاكِينَ يَكْذِبُونَ مَا أَفْلَحَ مَنْ رَدَّهُمْ.»[[7]](#footnote-7) یعنی اگر چنین نبود که برخی از سائلان دروغگو هستند، کسی که سائل را ردّ می‌کرد به رستگاری نمی‌رسید. همین که عده‌ای از سائلان دروغگو هستند، دستمایه‌ای برای ردّ سائل دانسته شده است.

در کتاب «دار السلام» نوشتۀ شیخ محمود میثمی، داستانی ذکر شده است که آیت الله والد نیز در جرعه‌ای از دریا آن را نقل نموده‌اند. چکیدۀ داستانی که توسط شیخ محمود میثمی نقل شده از این قرار است که می‌گوید: اوضاع من بسیار خراب بود و کسی به من گفت اخیراً پولی به دست فلان آقا رسیده است؛ مناسب است ایشان را از وضعیّت خود مطلع سازید تا شما را مساعدت نماید. مرحوم شیخ محمود میثمی شخص ملّایی بود و از مقرّرین درس شیخ اعظم بود. مرحوم شیخ محمود می‌گوید: یک متنی را نوشتم و به همراه یکی از نوشته‌جات خودم به یک واسطه دادم تا آن را به آن آقا بدهد. آن آقا گفته بود من از علمیّت شیخ محمود اطلاع دارم و نیازی به این نوشته‌جات نبود؛ از نیاز ایشان هم باخبر بودم ولی کمکی نمی‌کنم؛ خداوند خودش به ایشان کمک کند.

شیخ محمود می‌گوید وقتی این مطلب را شنیدم دنیا روی سرم خراب شد چون این دوست ما سبب شد من اظهار نیاز کنم و الامن خودم قصد نداشتم اظهار نیاز کنم. ایشان می‌گوید: به حضرت امیر علیه السلام عرض کردم یا امیر المؤمنین اگر من در این درخواست اشتباه کردم مرا مجازات کنید و الا اگر من اشتباهی نکردم دیگر چه عرض کنم! هر چه خودتان صلاح می‌دانید!

ایشان می‌گوید: همان روز یا فردایش شخصی به من گفت شنیدی چه بلایی بر سر آن آقا آمد؟ گفتم: نه! گفت: سکته کرده و زبانش بند آمده و دیگر قدرت تکلّم ندارد. می‌گوید: پس از آن ماجرا نیز دیگر نتوانست جایگاه خودش را به دست بیاورد. آیت الله والد می‌فرمودند من آن آقا را می‌شناسم ولی نفرمودند چه کسی بوده است.

مقصود اینکه، ردّ سائل زمینه‌ساز ابتلاء به مجازات‌های سنگین است. در روایات، در مورد حضرت یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام داستانی نقل شده است که علّت ابتلای ایشان به فراق حضرت یوسف علی نبیّنا و آله و علیه السلام، ردّ سائلی بود که نه توسط خود حضرت یعقوب بلکه توسط اطرافیان ایشان انجام شده بود[[8]](#footnote-8).

ولی به هر حال چون سائلان دروغگو بسیارند، بهانه‌ای برای ردّ سائل وجود دارد که اشخاص بگویند مطمئن نبودیم راست می‌گوید؛ و الا اگر راست می‌گفت کمکش می‌کردم.

کوتاه سخن آنکه، نفس مسألت و سؤال می‌تواند منشأ عدم تعلق حق زکات به مسکین قلمداد شود. در آیۀ شریفۀ ﴿ِإنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ ...﴾[[9]](#footnote-9) ممکن است عطف مساکین بر فقراء به این جهت باشد که اگر سؤال سائل همراه با فقر حقیقی باشد، مانع استحقاق زکات نیست. گویا فرد ظاهر فقیر، نیازمندی است که سؤال نمی‌کند لذا تعلق حق زکات به فقیر غیر سائل قدر متیقن از دلیل بوده و روشن است؛ اما تعلق حق زکات به فقیر سائل \_یعنی همان مسکین\_ به روشنی فقیر غیر سائل نبوده، لذا خداوند مساکین را بر فقراء عطف نموده تا فرد خفی را داخل در حکم کند یعنی بیان کند سؤال کردن نیازمند، مانع تعلق حق زکات به وی نمی‌باشد. بدین ترتیب در آیۀ مزبور فقیر سائل به فقیر عطف شده است و این عطف سبب می‌شود فقیر، به فرد ظاهر و قدر متیقّنش \_یعنی فقیر غیر سائل\_ منصرف شود. تحلیل مطلب می‌تواند به این شکل باشد.

تذکر چند نکته در اینجا مفید است.

یک نکته آن است که برخی از واژگان، معنای وضعی‌شان، واقعیّت اشیاء است ولی معنای انصرافی‌شان، چنین نیست. مثلاً واژۀ عالم، به معنای کسی است که واقعاً دانش دارد خواه دانشش معلوم باشد و خواه معلوم نباشد. همچنین واژۀ جاهل، به معنای کسی است که دانش ندارد خواه نادانی‌اش معلوم باشد و خواه نباشد. ولی گاهی عالم و جاهل، به عالم و جاهلی که علم و جهلشان معلوم است انصراف پیدا می‌کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اَکرِم السیّد عالماً کان او جاهلاً او مجهول الحال». در این جمله عطف «مجهول الحال» به عالم و جاهل، گویای آن است که مقصود از عالم و جاهل، کسی است که علم و جهلش مجهول نباشد چون اگر عالم و جاهل در عالم و جاهل واقعی به کار رفته بود، شق ثالث نداشت؛ لذا همین که در کلام «مجهول الحال» به عنوان شقّ ثالث به این دو عطف شده، نشان می‌دهد عالم و جاهل در معنای وضعی خودشان \_یعنی عالم و جاهل واقعی\_ به کار نرفته‌اند بلکه در عالم و جاهل معلوم به کار رفته‌اند. پس گاهی مفاد وضعی مربوط به واقع شیء است ولی مفاد انصرافی، به واقع معلوم تعلق می‌گیرد. در این جمله عالم و جاهل ذاتاً به معنای عالم و جاهل معلوم الحال نیست بلکه عطف مجهول الحال به آن دو، سبب انصرافش به عالم و مجهول معلوم الحال گشته است.

بر این اساس ممکن است مراد از مسکین، مسکینی باشد که نیازش ظاهر شده باشد؛ یعنی مراد، نیاز واقعی است ولی این نیاز واقعی به گونه‌ای باشد که ظاهر شده باشد و اشخاص متوجه آن شده باشند؛ یعنی مراد از مسکین، مسکین ظاهر المسکنة باشد که ظهور مسکنتش به جهت سؤال است؛ یعنی سؤال مقدمه است برای شناخت مسکنت شخص. بر این اساس می‌توان گفت مراد از مسکین، مسکین ظاهر المسکنة است و این می‌تواند منشأ شود برای اینکه فقیر، به نیازمندی که فقرش ظاهر نشده حمل شود.

مقصود اینکه، اولاً به جهت تناسبات حکم و موضوع، و ثانیاً به جهت ظهور عطف در تغایر متعاطفین \_در جایی که ولو به جهت انصراف و مانند آن، امکان تفسیر معنای واژگان به گونه‌ای که متغایر شوند وجود داشته باشد\_ می‌توان گفت فقیر و مسکین وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند معنایشان متفاوت می‌شود.

نکتۀ دیگری که مناسب است بدان توجه شود آن است که در روایات که گفته شده: «الْفَقِيرُ لَا يَسْأَلُ، وَ الْمِسْكِينُ يَسْأَلُ»[[10]](#footnote-10) به نظر می‌رسد ناظر به تفسیر این دو واژه در خصوص آیۀ زکات است نه این که فقیر و مسکین همیشه چنین معنایی داشته باشند. فقیر قطعاً معنایش عام است و چنین نیست که به غیر سائل اختصاص داشته باشد. فقیر به معنای نیازمند است خواه نیازش او را به سؤال واداشته باشد و خواه چنین نباشد. بله در خصوص آیۀ زکات به قرینۀ عطف مساکین بر فقراء، فقیر می‌تواند به معنای فقیر غیر سائل باشد ولی به نظر می‌رسد در سائر موارد سائل بودن یا نبودن در معنای فقیر نهفته نیست.

آقای منتظری[[11]](#footnote-11) فرموده است دلیلی بر اختصاص روایات تفسیر کنندۀ فقیر و مسکین، به فقیر و مسکینی که در خصوص آیۀ زکات وارد شده، وجود ندارد. ایشان حتی روایاتی که ذیل آیۀ زکات وارد شده را به فقیر و مسکینِ ذکر شده در آیه اختصاص نمی‌دهد و معتقد است این روایات به خصوص آیه اختصاص ندارد. شاهد بر عدم اختصاص این روایات به خصوص فقیر و مسکین ذکر شده در آیه، آن است که در برخی روایات چنین وارد شده است: «وَ الْبَائِسُ أَجْهَدُهُمْ»[[12]](#footnote-12). از آن رو که در آیۀ زکات تعبیر «بائس» ذکر نشده معلوم می‌شود این روایت به خصوص آیه ناظر نیست.

ولی به نظر می‌رسد معنای فقیر ذاتاً به معنای نیازمند غیر سائل نیست؛ این مطلبی است که به روشنی درک می‌کنیم لذا در جای دیگر که گفته شده: (يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّه‏﴾ [[13]](#footnote-13) معنایش این نیست که ما از خداوند مسألت نمی‌کنیم؛ بلکه در مقام بیان آن است که شما نیازمندید و باید سؤال هم بکنید. این مطلب گویای آن است که در معنای فقر، ذاتاً عدم سؤال نهفته نیست. حال در مورد مسکین ممکن است گفته شود چون به معنای ذلیل است، یک نوع تلازم بین ذلّت و سائل بودن برقرار است که البته در اینجا هم مسکین به معنای سائل نیست بلکه ملازم با سائل بودن است چون مسکین به معنای ذلیل است و ذلّت معلول سؤال است لذا به نحوی از انحاء یک نحوه دلالتی بر سائل بودن دارد؛ ولی قطعاً در معنای فقر سائل نبودن اخذ نشده است و همین مطلب قرینه بر نظارت روایات مزبور به خصوص آیۀ زکات می‌باشد.

این که در برخی از روایات مزبور به تعبیر بائس اشاره شده نیز به نظر می‌رسد در مقام تفسیر بائسی است که در قرآن کریم بیان شده است. این روایات در مقام تفسیر این واژگان در کلام الله است.

**سؤال**: اگر این روایات ناظر به خصوص آیه نباشد در مقام بیان چه نکته‌ای است و می‌خواهد چه مشکلی را حلّ کند؟

**پاسخ**: ایشان می‌خواهد بفرماید، روایات مزبور به خصوص آیه ناظر نبوده و این واژگان را در تمام ادلۀ شرعی تفسیر می‌کند نه در خصوص آیۀ زکات. ثمرۀ عمدۀ این بحث آیۀ کفاره است که در آن تعبیر مسکین وارد شده است: ﴿كَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكينَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْليكُم‏﴾[[14]](#footnote-14) ؛ طبق فرمایش آقای منتظری باید بگوییم طبق روایات مزبور، کفاره به نیازمندی اختصاص دارد که شدّت نیازش زمینۀ سؤال را در مورد او ایجاد کرده است.

در قرآن کریم از تعبیر بائس استفاده شده است: ﴿أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقير﴾[[15]](#footnote-15)؛ حدس می‌زنم روایات مزبور که بائس را تعریف کرده‌اند ناظر به همین آیه‌ از کلام الله است که از تعبیر بائس استفاده نموده است. اگر این روایات صرفاً در مقام تفسیر واژگان به شکل جداجدا است و کاری به خصوص آیه ندارد، می‌گوید فقیر به معنای کسی است که مرتبۀ اول فقر را دارد و بائس به معنای کسی است که بالاترین مرتبۀ فقر را دارد. اگر چنین باشد ﴿أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقير﴾[[16]](#footnote-16) که از هر دو واژه استفاده کرده همراه با نوعی تناقض است. فرض آن است که طبق روایات مزبور بین بائس و فقیر تباین است پس چگونه یک شخص می‌تواند «البائس الفقیر» باشد. لذا به نظر می‌رسد روایتی که «بائس» را تفسیر کرده، ناظر به خصوص آیۀ ﴿أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقير﴾[[17]](#footnote-17) است یعنی می‌خواهد بگوید کسی که هم حالش بد است و هم بدحال بودنش به جهت فقر است، را با قربانی حجّ اطعام کنید.

مقصود آنکه، به نظر می‌رسد روایات تفسیر کنندۀ فقیر و مسکین و بائس، هر چند به خصوص آیۀ زکات اختصاص ندارد اما به آیاتی از کلام الله اختصاص دارد که بحث صدقات در آن مطرح است؛ خواه این صدقات مربوط به بحث زکات باشد و خواه مربوط به صدقات حجّ باشد. پس در روایات مزبور، تمام واژگان ناظر به واژگانی هستند که در کلام الله و در بحث صدقات مطرح شده‌اند؛ خواه صدقات مربوط به زکات و خواه صدقات مربوط به حجّ که گوسفند را قربانی می‌کنند و به نیازمندان می‌دهند.

در هر صورت روایات مزبور در مقام تفسیر این واژگان در تمام موارد نیستند بلکه در مقام تفسیر این واژگان در خصوص بحث صدقات هستند. این بحث مهمی است که ثمرۀ آن در آیۀ کفاره \_که در آن تعبیر مسکین وارد شده\_ نمایان می‌شود. البته برای اظهار نظر نهایی می‌باید تمام روایات مفسر مسکین و فقیر را بررسی نمود. ولی به هر حال این روایاتی که واژۀ فقیر و مسکین و بائس را تفسیر کرده، به نظر می‌رسد در مقام بیان معنای ذاتی این واژگان نیست بلکه در مقام بیان معنای این واژگان در آیات مربوط به صدقات است و قرینۀ بر این اختصاص، آن است که قطعاً در معنای فقیر سائل نبودن نهفته نیست. فقیری که در این روایات بیان شده، خصوص فقیری است در آیۀ زکات وارد شده است و مسکین نیز خصوص مسکین در این آیه است. بائس نیز ناظر به آیۀ ﴿أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقير﴾[[18]](#footnote-18) است. یعنی این روایات، مجموع این آیات را در نظر داشته است.

بنابراین نتیجۀ بحث آن است که قاعدۀ «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا» فی الجمله قابل پذیرش است. در جایی که تناسبات حکم و موضوع اقتضا کند معنای واژگان در حالت اجتماع متفاوت شوند، با قرینه قرار دادن ظهور عطف در تغایر می‌توان این تغایر را اثبات کرد. همچنین در جایی که تناسبات حکم و موضوع اقتضا کند معنای واژگان در حالت افتراق یکی شود، می‌توان آن را پذیرفت.

مثلاً در آیۀ کفاره که از تعبیر مسکین استفاده شده، چندان روشن نیست تناسبات حکم و موضوع اقتضای تعمیم به مطلق فقیر داشته باشد. آقای منتظری این نکته را مطرح می‌کنند که چون مقدار کفاره نسبت به مقدار زکات و صدقات حجّ اندک است، اصلاً تناسبش اقتضا می‌کند این مقدار اندک به کسی داده شود که حاجت شدید دارد نه مطلق فقیر.

البته این نکته را نیز ضمیمه کنم که محتمل است ﴿أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقير﴾[[19]](#footnote-19)مربوط به اوائل نزول آیه باشد چون در آن اوائل، فقرای بسیار نیازمندی وجود داشتند و در روایات نیز به این نکته اشاره شده که سابقاً چون فقرای بسیار نیازمندی در منی بودند، از خارج نمودن گوشت قربانی از منی، نهی شده است ولی هم‌اکنون که مقدار قربانی‌ها گسترده شده، خارج نمودن گوشت قربانی از منی مانعی ندارد.

مقصود اینکه، زمان کنونی که مقدار قربانی‌ها بسیار زیاد است را در نظر نگیرید؛ در اوائل نزول آیه، ظاهراً قربانی اندک بوده است. لذا نباید تصور شود اندک بودن بائس فقیر در زمان کنونی، شاهد بر عدم نظارت روایات مفسرۀ بائس، به خصوص آیه ﴿أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقير﴾[[20]](#footnote-20) می‌باشد چون در ابتدای نزول آیه، مراد، «اجهدهم» (یعنی مرتبۀ بالای فقر) بوده است هر چند از روایات استفاده می‌شود این حکم به طور دائمی به مرتبۀ بالای فقر اختصاص نداشته است بلکه این اختصاص مربوط به اوائل نزول آیه بوده که میزان نیاز گسترده‌تر بوده است.

**سؤال**: مگر نه آن است که در همان اوائل، در ایام تشریق گوشت‌ها را خشک می‌کردند؟

**پاسخ**: ولو گوشت‌ها را خشک می‌کردند ولی فقرایی در آنجا بودند که می‌آمدند گوشت‌های خشک‌شده را ببرند.[[21]](#footnote-21)

به تناسب، روایت جالب توجهی در مورد اصحاب صفه نقل شده است که در جلسۀ آینده به آن اشاره می‌کنیم.

**سؤال**: سؤال ابو بصیر از آیۀ زکات بوده است پس آقای منتظری چگونه اختصاصش به آیه را انکار می‌کنند؟

**پاسخ**: ایشان می‌فرماید هر چند سؤال ابو بصیر از آیۀ زکات بوده ولی سؤال از آیه اقتضا نمی‌کند پاسخ امام علیه السلام به مورد سؤال اختصاص پیدا کند. شاهدش این است که در پاسخ بائس را نیز ذکر کرده است در حالی که در آیه بائس وجود ندارد. ولی ما گفتیم امام علیه السلام تفضل نموده و حکم صورت دیگری که مربوط به تصدق به فقراء است را بیان نموده است نه این که قصد داشته این واژگان را به طور کلی معنا کند.

**سؤال**: لااقل استفادۀ عموم روشن نیست.

**پاسخ**: بله؛ می‌تواند این چنین باشد.

1. المحاسن / ج‏2 / 331 / كتاب العلل ..... ص : 299 [↑](#footnote-ref-1)
2. المحاسن / ج‏2 / 331 / كتاب العلل ..... ص : 299 [↑](#footnote-ref-2)
3. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) / 361 / المختار من كتاب علاء بن رزين ..... ص : 357 [↑](#footnote-ref-3)
4. فاطر : 15 [↑](#footnote-ref-4)
5. روایتی با این تعبیر یافت نشد؛ آنچه نقل شده به این شکل است: جامع الأخبار(للشعيري) / 111 / الفصل السابع و الستون في الفقراء

وَ قَالَ ص الْفَقْرُ فَخْرِي.. [↑](#footnote-ref-5)
6. آل‏عمران : 144 [↑](#footnote-ref-6)
7. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏4 / 15 / باب كراهية رد السائل ..... ص : 15 [↑](#footnote-ref-7)
8. تفسير العياشي / ج‏2 / 167 / [سورة يوسف(12): الآيات 4 الى 18] ..... ص : 167 [↑](#footnote-ref-8)
9. التوبة : 60 [↑](#footnote-ref-9)
10. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) / 361 / المختار من كتاب علاء بن رزين ..... ص : 357 [↑](#footnote-ref-10)
11. کتاب الزکاة ج2 ص293 [↑](#footnote-ref-11)
12. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏3 / 501 / باب فرض الزكاة و ما يجب في المال من الحقوق ..... ص : 496 [↑](#footnote-ref-12)
13. فاطر : 15 [↑](#footnote-ref-13)
14. المائدة : 89 [↑](#footnote-ref-14)
15. الحج : 28 [↑](#footnote-ref-15)
16. الحج : 28 [↑](#footnote-ref-16)
17. الحج : 28 [↑](#footnote-ref-17)
18. الحج : 28 [↑](#footnote-ref-18)
19. الحج : 28 [↑](#footnote-ref-19)
20. الحج : 28 [↑](#footnote-ref-20)
21. سابقاً قبل از این که برای حضور در مکه سخت‌گیری کنند و به مجوز و ویزا اهمیت بدهند، خیلی شایع بود که تعدادی از آفریقایی‌ها به منی می‌آمدند و یکی از انگیزه‌هایشان استفاده از گوشت قربانی‌ها بود. حدود 15 سال 20 سال پیش این افراد فراوان بودند. خصوصاً افرادی که از جهت جسمی بسیار اوضاع بدی داشتند؛ دستشان یا پایشان شکسته بود و رها شده بودند. [↑](#footnote-ref-21)